

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

**نکته چهارم:** این بود که آیا غرر ملاحظه می‌شود به لحاظ هر عقد شخصی یا نه ملاحظه می‌شود به لحاظ غالبی و نوعی؟

مثلا جهل به صفت گفته شده نوعا موجب غرر است، حالا اگر در شخص یک معامله جهل به صفت موجب غرر نبود آیا بگوییم معاوضه باطل است یا نه؟

**شیخ انصاری** فرمودند مسأله برمی‌گردد به اینکه آیا غرر علت حکم است یا حکمت حکم؟ اگر علت باشد «**العلّة تعمم و تخصص**» نفیا و اثباتا حکم دائر مدار علت است، لذا در هر شخص قرارداد که غرری باشد آن معامله باطل است، هر چند در غالب موارد جهل به آن صفت مثلا موجب غرر نشود ولی اینجا موجب غرر شده و باطل است و اگر در شخص این عقد موجب غرر نیست باطل نیست چون علت است. اما اگر غرر برای بطلان حکمت باشد، در اصول هم اشاره شده، اگر حکمت بود در آن مورد جهل به صفت، اگر غالبا موجب غرر است برای بطلان کافی است هر چند در شخص این معامله موجب غرر نشود.

**مثال فقهی:** در روایات بیان شده که چرا مطلقه عده نگه می‌دارد؟ به خاطر عدم اختلاط میاه، می‌گویند از قرائن استفاده می‌کنیم این حکمت حکم است نه علت حکم و وقتی حکمت باشد هر چند در مورد خاصی یقین داشته باشد اختلاط میاه لازم نمی‌آید با این وجود زن باید عده نگه دارد.

عرض ما این است که این بیان **شیخ انصاری** که موضوع، علت است مثلا یا حکمت است، این در مواردی که موضوع حکم بیان شده است و بعد یک چیزی ذکر شده که ممکن باشد علت باشد و ممکن است حکمت باشد اینجا این بحث ایشان جا دارد، «**المطلقة تعدد**» زن مطلقه باید عده نگه دارد «**لعدم اختلاط المیاه**»، اینجا جا دارد که بحث کنیم که «**لعدم اختلاط المیاه**» علت حکم است یا حکمت حکم است؟ ولی اگر خود یک عنوان موضوع حکم باشد مثل «**نهی النبی عن بیع الغرر**»، «**بیع الغرر**» موضوع حکم است، اصلا اینجا بحث کنیم که غرر علت است یا حکمت است جا ندارد، موضوع «**بیع الغرر**» است در شخص هر معامله‌ای که این موضوع باشد بطلان هست، هر جا نباشد نیست، اصلا جای این بحث نیست که بگوییم علت است یا حکمت است این موضوع حکم است. مولا بفرماید «**اکرم العالم**» جا ندارد بگوییم این علم علت حکم است یا حکمت حکم؟ اگر حکمت باشد غیر عالم را هم می‌شود مثلا اکرام کرد، جای گفتن این حرف نیست. اینجا عالم موضوع حکم است. در ما نحن فیه «**بیع الغرر**» موضوع واقع شده است لذا قطعا نگاه شخصی است نه نوعی، شخص هر قراردادی که غرری بود، باطل است و نگاه به غالب و سایر قرار دادها هم نمی‌شود.

نکات مختلف دیگری هم هست که دیگر وارد نمی‌شویم.

**مطلب دوم:** - در مدلول حدیث «**نهی النبی عن بیع الغرر**» - کلمه نهی است که قطعا تحلیل و تفسیر این کلمه دخالت دارد در اینکه چه حکمی اینجا استفاده شود، در کلمه نهی و تفسیر آن در این روایت سه احتمال است:

**احتمال اول:** بگوییم نهی تکلیفی است و صرفا حکم تکلیفی را بیان می‌کند و دال بر بطلان معامله نیست.

**احتمال دوم:** بگوییم نهی وضعی است و بر بطلان معامله غرری دلالت می‌کند.

**احتمال سوم:** بگوییم نهی، نهی سلطانی یا نهی حکومتی است.

قبل از این بیان این سه احتمال و انتخاب یکی از این احتمالات یک مقدمه‌ای را عرض کنیم برای توضیح نهی حکومتی و نهی سلطانی. در مباحث فقهی و اصولی هم قبلاً به این بحث اشاره کرده‌ایم.

**امام خمینی** در **رساله لاضرر** می‌فرمایند نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سه شأن دارند که هر کدام از این شئون خصوصیت ویژه‌ای دارند:

**شأن اول:** شأن نبوت و رسالت است، طبق این شأن نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم احکام الهی را از مبدأ وحی می‌گیرند و به مردم منتقل می‌کنند، یعنی یک رساننده و یک مبلغ هستند. می‌گویند خداوند فرموده نماز بخوانید و روزه بگیرید. در حقیقت این اوامر و نواهی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اعلام می‌کنند اوامر و نواهی الهی است و وظیفهٔ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رساندن است و شأن دیگری نیست. لذا اگر مکلف با این اینگونه اوامر مخالف کند نمی‌گویند دو عصبان دارد، هم امر خدا را مخالفت کرده است و هم امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را، نخیر اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امری ندارند و هر چیزی می‌فرمایند از طرف خداوند است.

**شأن دوم:** پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بما اینکه سلطان و حاکم هستند، یک دستورات حکمتی و سلطنتی دارد که اینها را نمی‌شود گفت از طرف خداست اینها از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، مثلاً در جنگ احد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میسرۀ لشکر می‌فرمایند شما از آن طرف بروید، این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بما اینکه سلطان و حاکم هستند. اینجا اگر مردم مخالفت کنند عصبان رسول است و لذا روز قیامت از این مخالفین سؤال می‌کنند که چرا دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مخالفت کردید؟ اینگونه دستورات که بما انه سلطان و حاکم صادر می‌شود اینها دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. بنابراین نبی گرامی اسلام بما انه حاکم و سلطان یک اوامر و دستوراتی دارند.

**شأن سوم:** پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم غیر از اینکه مبلغ و حاکم و سلطان هستند، قاضی هم هستند، فصل خصومت هم بین مردم به دست پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است لذا گاهی اوامر و نواهی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مقام فصل خصومت است، بین دو نفر نزاع است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهند نزاع را برطرف کنند لذا یک دستوری را می‌فرمایند. بعد **امام خمینی** می‌فرمایند تشخیص اینکه یک دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان مبلغ است یا به عنوان سلطان یا قاضی است، به کلیشۀ دلیل نگاه می‌کند، به روایات نگاه کنید آنجا که در روایات گزارشگری می‌کند «**قالوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوا**» این «**قال رسول الله**» یعنی شأن تبلیغ، یعنی احکام کلی الهی را بیان می‌کنند یا در روایات داریم اینگونه داریم «**قضى رسول الله**» یا «**امر رسول الله**» یا «**حكم رسول الله**» و امثال این الفاظ اینجا باید بگوییم که این اوامر یا اوامر سلطانی است و یا از اوامر قسم دوم است که شأن قضاوت بود.<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> - القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (الرسائل للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۵۰. «و لا بد لبيان من ذكر مقدمات: الأولى: إن لرسول الله صلى الله عليه و آله في الأمة شئونها أحدها النبوة و الرسالة أي تبليغ الأحكام الإلهية من الأحكام الوضعية و التكليفية حتى أرش الخدش و ثانيها مقام السلطنة و الرئاسة و السياسة لأنه صلى الله عليه و آله سلطان من قبل الله تعالى، و الأمة رعيته و هو سانس البلاد و رئيس العباد، و هذا المقام غير مقام الرسالة و التبليغ، فإنه بما انه مبلغ و رسول من الله ليس له أمر و لا نهى، و لو أمر أو نهى في أحكام الله تعالى لا يكون ذلك إلا إرشاداً إلى أمر الله و نهيه، و لو خالف المكلف لم يكن مخالفته مخالفة رسول الله بل مخالفة الله تعالى لأن رسول الله صلى الله عليه و آله ليس بالنسبة إلى أوامر الله و نواهيه ذا أمر و نهى بل هو مبلغ و رسول و مخبر عنه تعالى، كما ان أوامر الأئمة عليهم السلام و نواهيه في أحكام الله كذلك، و ليست أوامر النبي و الأئمة عليه و عليهم الصلاة و السلام و من هذه الجهة إلا كأوامر الفقهاء مقلديهم، فقول الفقيه لمقلده: اغسل ثوبك عن أبوال ما لا يؤكل لحمه، كقول النبي و الأئمة عليهم السلام من حيث انه إرشاد إلى الحكم الإلهي و ليس مخالفة هذا الأمر إلا مخالفة الله لا مخالفة الرسول و الأئمة و الفقيه.

و اما إذا أمر رسول الله أو نهى بما انه سلطان و سانس يجب إطاعة امره بما أنه أمره، فلم أمر سرية ان يذهبوا إلى قطر من الأقطار تجب طاعته عليهم بما انه سلطان و حاكم فإن أوامره من هذه الجهة كأوامر الله واجب الإطاعة و ليس مثل هذه الأوامر الصادرة عنه أو عن الأئمة إرشاداً إلى حكم الله بل أوامر مستقلة منهم تجب طاعتها و قوله تعالى. أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم، ناظر إلى تلك الأوامر و النواهي الصادرة عن الرسول و أولي الأمر، بما انهم سلطان و ولي على الناس و بما انهم سانس العباد قال تعالى و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا

ثمره فقهی که **امام خمینی** می‌گیرند این است که می‌فرمایند اگر امر و نهی وارد شده در لسان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از قسم اول باشد، «**قال رسول الله**» و امثال اینها باشد، می‌تواند با احکام اولی نسبت سنجی شود و با سایر احکام رسالتی، بگوئیم عام و خاص یا مطلق و مقید است و حاکم یا وارد است. اما اگر حکمی از احکام سلطانیه یا از قسم سوم و بما اینکه قاضی هست رسول الله حکم کرد با احکام اولی نسبت سنجی نمی‌شود و ربطی به آنها ندارد. بعد ادعا می‌کنند و می‌فرمایند حدیث لا ضرر به کمک قرائنی از احکام سلطانیه است چون در کتب اهل سنت آمده است «**قضى یا حکم رسول الله**»، چون فصل خصومت هم نبوده است، وقتی لا ضرر جزء احکام سلطانیه بود، بر ادله احکام اولی حاکم نیست، وضو و حج و زکات ضرری بود، لا ضرر آنها را بر نمی‌دارد. فقط لا ضرر نگاه دارد به «**الناس مسلطون علی اموالهم**» فقط در این حیطة است و در این حیطة بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم سلطانی آورده است. لذا حکم سلطانیه شد فقط بر همان حیطة حکمی که در آن حیطة بیان شده حکومت پیدا می‌کند. لذا قاعده لا ضرر هم از قاعده بودن خارج می‌شود و نمی‌شود به آن تمسک کرد و در بسیاری از موارد اصلاً ربطی به احکام اولی ندارد.<sup>۲</sup> ادامه کلام خواهد آمد.

---

قَضَى اللهُ وَ رَسُوْلُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ- مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا وَ ثَالِثُ الْمَقَامَاتِ مَقَامُ الْقَضَاوَةِ وَ الْحُكْمَةِ الشَّرْعِيَّةِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ تَنَازُعِ النَّاسِ فِي حَقِّ أَوْ مَالٍ، فَإِذَا رَفَعَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ وَ قَضَى بِمِيزَانِ الْقَضَاوَةِ يَكُوْنَ حَكْمُهُ نَافِذًا لَا يَجُوْزُ التَّخَلُّفُ عَنْهُ، لَا بِمَا أَنَّهُ رَئِيسٌ وَ سُلْطَانٌ بَلْ بِمَا أَنَّهُ قَاضٍ وَ حَاكِمٌ شَرْعِيٌّ وَ قَدْ يَجْعَلُ السُّلْطَانُ الْأَمَارَةَ لِشَخْصٍ فَيَنْصِبُهُ لَهَا وَ الْقَضَاوَةُ لِآخَرٍ، فَيَجِبُ عَلَى النَّاسِ إِطَاعَةُ الْأَمِيرِ فِي إِمَارَتِهِ لَا فِي قَضَائِهِ، وَ إِطَاعَةُ الْقَاضِي فِي قَضَائِهِ لَا فِي أَمْرِهِ، وَ قَدْ يَجْعَلُ كُلَا الْمَقَامَيْنِ لِشَخْصٍ أَوْ لِأَشْخَاصٍ، وَ بِالْجُمْلَةِ إِنْ لِرَسُولِ اللهِ مِضَافًا إِلَى الْمَقَامَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ مَقَامَ فَصْلِ الْخُصُومَةِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ تَعَالَى فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

۲ - القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (الرسائل للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۵۴: «نتيجة ما أصلناها: إذا عرفت ما ذكرنا فاعلم ان حديث نفي الضرر و الضرار قد نقل عن مسند أحمد بن حنبل برواية عبادة بن الصامت في ضمن قضايا رسول الله صلى الله عليه و آله و لفظه: و قضى ان لا ضرر و لا ضرار، و قد اتضح ان لفظة «قضى» أو «حكم» أو «أمر» ظاهرة في كون المقتضى به من أحكام رسول الله بما انه سلطان أو قاض و ليس من قبيل تبليغ أحكام الله و كشف مراده تعالى. و المقام ليس من قبيل القضاوة و فصل الخصومة كما هو واضح، فيكون قوله: قضى ان لا ضرر و لا ضرار ظاهرًا في انه من أحكامه بما انه سلطان و انه نهى عن الضرر و الضرار بما انه سائس الأمة و رئيس الملة و سلطانهم و أميرهم، فيكون مفاده انه حكم رسول الله و أمر بان لا يضر أحد أحدا و لا يجعله في ضيق و حرج و مشقة فيجب على الأمة طاعة هذا النهي المولوي السلطاني بما أنها طاعة السلطان المفترض الطاعة. فالحمل على النهي الإلهي و كونه نهيا من قبل الله و انما أخبر به رسول الله صلى الله عليه و آله كما اختاره العلامة شيخ الشريعة تبعًا لشرح الحديث خلاف الظاهر، مع ان شرح الحديث كابن الأثير و السيوطي و غيرهما لم يظهر من عباراتهم المنقولة إلا كون لا ضرر بمعنى لا يضر أخاه. و اما كون النهي من قبل الله أو من قبل رسول الله بما انه سلطان و حاكم فلم يظهر منهم اختيار فيه و لعل المتبحر المتقدم ذكره، أيضا لم يكن بصدد ذلك بل مقصوده أيضا كون لا ضرر نهيا في مقابل الأقوال الأخر و ان كان المتبادر منه هو كون النهي إلهيا و بالجملة كون النهي إلهيا خلاف ظاهر قوله قضى بذلك، كما ان نفي الحكم الشرعي الضروري بقوله قضى انه لا ضرر و لا ضرار، خلاف الظاهر، لعدم التناسب بين قضائه و بين نفي الحكم الضروري هذا حال ما ورد من طرقهم».